

ضرورت تبیین نظریه ولایت فقیه، مبتنی بر منظومه معرفت اسلامی

دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۲ تأیید: ۱۴۰۰/۱/۲۶ علی مجتبی زاده*
و حسین ارجمینی** و محمدجواد نوروزی***

چکیده

نظریه ولایت فقیه در حوزه معرفت اسلامی، از منظرهای گوناگون قابل تبیین است. اما نظر به این که ولایت فقیه از جمله مباحثی است که اختصاص به یک حوزه خاص نداشته و در آن دانش‌های کلام، فلسفه، فقه، اخلاق و عرفان هم‌پوشانی دارد و موضوعی بین رشته‌ای به شمار می‌آید، نگاه به ولایت فقیه به عنوان یک مسأله کلامی، فلسفی، فقهی یا اخلاقی و عرفانی صرف، نمی‌تواند ما را به تبیین جامعی از این نظریه رهنمون سازد. در پژوهش حاضر، در پاسخ به سؤال از تبیین نظریه ولایت فقیه، تلاش شده تا با روش استقرایی، قیاسی و تحلیلی تبیین‌های ارائه‌شده در مورد نظریه ولایت فقیه، در سه محور ضرورت حکومت اسلامی، ویژگی‌های حاکم اسلامی و مشروعیت حکومت اسلامی، به عنوان مسائل محوری نظریه ولایت فقیه، مورد ارزیابی قرار گرفته و ظرفیت و کاستی‌های آن‌ها ترسیم گردد و ضرورت ارائه تبیین جامعی از نظریه ولایت فقیه مبتنی بر منظومه معرفت اسلامی آشکار گردد و در پر تو چنین تبیینی؛ هم جایگاه مناسب این موضوع بنیادی روشن شده و هم از اختلاف نظرها کاسته شده و زمینه تلائم بیش تر دیدگاه‌ها فراهم خواهد شد.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، منظومه معرفت اسلامی، نظریه ولایت فقیه، حکومت اسلامی

* دانش آموخته حوزه علمیه و دکتری مدرسی معارف، گرایش انقلاب اسلامی: a.mojtabazadeh@chmail.ir
** دانش آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی دانشگاه معارف اسلامی (نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها): arjini@maaref.ac.ir
*** دانش آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی: mohammad26579@gmail.com



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښتی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

ولایت فقیه از مباحثی است که پیشینه‌ای به قدمت فقه داشته و موضوعی نوپدید محسوب نمی‌گردد؛ در عین حال، با وجود اتفاق نظر فقها در اصل آن، شاهد طرح دیدگاه‌های گوناگون و بسیار متنوعی در این زمینه هستیم؛ تا جایی که در یک سو، دیدگاهی چنان آن را امری بدیهی تلقی نموده که تصور آن را مایه تصدیق دانسته و وسوسه برخی در آن را ناشی از نچشیدن طعم فقه و در نیافتن فلسفه وجودی دین و احکام آن برشمرده است و در سوی دیگر، یک دیدگاه، ولایت فقیه را تنها از باب قدر متیقن در امور حسبیه پذیرفته است.

گرچه اختلاف نظر و دیدگاه در مباحث علمی در جای خود امری پذیرفته شده است، اما این میزان اختلاف نظر در موضوع محوری، نظام سیاسی اسلام هم‌چون ولایت فقیه، چندان موجه و منطقی به نظر نمی‌رسد. ادامه‌یافتن دامنه این اختلاف‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی حکومت دینی و کسب تجربه عملی حکومت، با آن که انتظار منطقی این بود که با ازبین‌رفتن برخی محدودیت‌ها و بسط ید یافتن علما و فراهم‌شدن شرایط و زمینه سیاسی اجتماعی مناسب، شاهد تحول چشم‌گیری در عرصه علمی و نظری آن به موازات عرصه عملی و کاهش اختلاف نظرها و تلائم بیش‌تر دیدگاه‌ها در این زمینه باشیم، بیان‌گر آن است که اختلاف میان فقها در موضوع ولایت فقیه، فراتر از صرف اختلاف مبانی و میزان اعتبار و دلالت ادله و برداشت فقها از آن، یا به دلیل دور بودن از حکومت و مبسوط‌الیدنبودن علما و فقدان تجربه عملی حکومت‌داری در تاریخ تشیع بوده و آن را باید در امر دیگری جست‌وجو نمود که معتقدیم این مسأله، متأثر از عدم توجه به نظریه ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی و جایگاه این نظریه در این منظومه است. با نگاه جامع به ولایت فقیه و تبیین نظریه ولایت فقیه در منظومه معرفت دینی، نه تنها این موضوع جایگاه بایسته خود را پیدا کرده، بلکه امکان تلائم و نزدیک‌شدن بیش‌تر نظرات و برطرف‌شدن بسیاری از اختلاف نظرها فراهم خواهد شد.

پیش‌فرض این پژوهش، مبتنی بر ادله عقلی و نقلی متعدد و بررسی آثار گوناگون، ظرفیت کلام، فلسفه، فقه، اخلاق و عرفان در تبیین نظریه ولایت فقیه است. روش به‌کاررفته در این پژوهش، استقرایی، قیاسی و تحلیلی است. در تبیین نظریه ولایت فقیه از استقرا در آثار عالمان دینی بهره گرفته شده و در ارائه رهیافت مطلوب در تبیین نظریه ولایت فقیه با روی‌کرد قیاسی به بررسی تبیین‌های مختلف از نظریه ولایت فقیه و تحلیل و ارزیابی آن‌ها پرداخته شده و تبیین جامع از نظریه ولایت فقیه ارائه می‌شود. به منظور انسجام مباحث، مسائل نظریه ولایت فقیه در سه محور ضرورت حکومت اسلامی، ویژگی‌های حاکم اسلامی و مشروعیت حکومت اسلامی به عنوان مسائل محوری، مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد.

معرفت اسلامی

معرفت در لغت به معنای شناخت و آگاهی است. در لسان العرب عَرَفَ به معنای علم آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۳۶).
راغب در مفردات می‌گوید: معرفت و عرفان درک و شناختن شیء است با تفکر و تدبیر در اثر آن و معرفت اخص از علم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۰) و به علمی اطلاق می‌شود که با تمیز کامل معروف از غیر خود و با ادراک خصوصیات آن همراه باشد. پس هر معرفتی علم است، اما عکس آن چنین نیست (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۸، ص ۹۸-۹۷).
بنابراین، این واژه دارای دو کاربرد عمده است: در یک کاربرد معرفت با دانش و علم متفاوت است و به شناخت و ادراک خاص گفته می‌شود. در کاربرد دیگر، معرفت به معنای مطلق آگاهی و شناخت و مترادف با دانش و علم به کار برده می‌شود.

منظور از معرفت اسلامی، شناخت و آگاهی نسبت به دین اسلام است که از منابع اصیل چهارگانه آن (کتاب، سنت، اجماع و عقل) توسط عالمان دینی با روش‌ها و اسلوب معتبر و موجه صورت بگیرد.

در پژوهش حاضر مراد از معرفت اسلامی، مجموعه شناخت نسبت به حوزه باورها، ارزش‌ها و رفتارها است. در عین حال با توجه به آن که دانش‌های اسلامی معادل این معارف شکل گرفته است و کلام و فلسفه به حوزه باورها و اخلاق و عرفان، به حوزه ارزش‌ها و فقه به حوزه رفتارها می‌پردازد، می‌توان معرفت اسلامی را به معنای دانش اسلامی در این سه حوزه شامل کلام و فلسفه، اخلاق و عرفان و فقه دانست.

منظومه معرفت اسلامی

مجموعه معارف اسلامی را می‌توان از نظر متعلق و به تبع گزاره‌های دینی به سه ساحت باورها (عقاید)، ارزش‌ها (اخلاقیات) و رفتارها (احکام) تقسیم نمود. این تقسیم‌بندی از دیرباز در میان علما مورد توجه بوده است. به عنوان نمونه، کتاب «اصول کافی» مرحوم کلینی بر این اسلوب نگاشته شده و ابتدا به مباحث مربوط به اصول دین پرداخته و در ادامه به روایات مربوط به حوزه اخلاق اشاره شده و به دنبال آن، در قالب فروع کافی، روایات و فروع فقهی مورد توجه قرار گرفته است.

مرحوم نراقی نیز در کتاب «معراج السعاده» علوم را از نظر شرافت و وجوب تحصیل به دو قسم علوم دنیوی و علوم اخروی تقسیم کرده است: علوم دنیوی؛ مانند طب، هندسه، نجوم، عروض، موسیقی، هیأت و حساب و علوم اخروی را علم دین نامیده و آن را به سه قسم تقسیم نموده است: نخست علم الهی شامل اصول و عقاید دین و احوال مبدأ و معاد که آن را اشرف و افضل علوم دانسته، دوم علم اخلاق که پس از علم الهی، علمی از آن اشرف نیست و سوم علم فقه و تحصیل این سه علم را واجب و لازم می‌داند (نراقی، ۱۳۹۵، ص ۷۵).

علمای معاصر نیز چنین تقسیم‌بندی را پذیرفته‌اند. حضرت امام با استفاده از روایتی از رسول اکرم ﷺ چنین تقسیم‌بندی را برداشت نموده‌اند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةُ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ هُوَ فَضْلٌ» (مجلسی، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۱)؛ همانا علم سه گونه است: نشانه محکم یا فریضه عادلّه یا سنت استوار.

از نظر ایشان «آیه محکمه» معارف الهی و علوم عقلی و عقاید حقه را در بر می‌گیرد. «فرضه عادل» علم اخلاق را شامل می‌شود و «سنت قائمه» ناظر به علم فقه است (امام خمینی، ۱۳۹۴، ص ۳۹۲-۳۹۱).

علامه طباطبایی با استفاده از آیه شریفه «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم (۱۴): ۲۴)؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است، می‌فرماید:

کلمه «طیبه» همان عقاید حقی است که ریشه‌اش در اعماق قلب و در نهاد بشر جای داشته و ثابت است و شاخه‌های آن، اخلاق و اعمال صالحی است که حیات طیبه را رقم می‌زند و عالم بشریت و انسانیت به وسیله آن‌ها رونق و عمارت واقعی خود را می‌یابد. همین معارف و اخلاق و اعمال هستند که با سیر نظام وجود که منتهی به ظهور انسان (البته انسان مفلور بر اعتقاد حق و عمل صالح) می‌گردد، سازگاری و موافقت دارند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۷۳).

آیه‌الله جوادی آملی نیز عقاید را اصول دین، اخلاق را متوسطات و احکام را فروع دین می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۹۵).

تعبیر قرآن کریم از اسلام به درخت پاکیزه، بیان‌گر پیوند و ارتباط اجزای آن است. همان‌گونه که یک درخت دارای اجزایی شامل ریشه، ساقه و شاخ و برگ و میوه است و این اجزا با یکدیگر ارتباط دارند و مجموعه این اجزا، درخت را تشکیل می‌دهند، معارف اسلامی نیز شامل عقاید، اخلاق و احکام، سه حوزه را در بر می‌گیرند؛ عقاید در حکم ریشه و اخلاق هم‌چون ساقه و احکام مانند برگ و میوه درخت معارف اسلامی می‌باشند. بر این اساس، معارف اسلامی یک منظومه را شکل می‌دهند که در پیوند با یکدیگر قرار دارند و سه حوزه اساسی را در بر می‌گیرند:

۱. باورها که همان ریشه و پایه اساسی معارف اسلامی محسوب شده و حوزه کلام و معارف اعتقادی را شامل می‌شود.

۲. ارزش‌ها که در حکم ساقه و تنه معارف اسلامی بوده و حوزه اخلاق و معارف اخلاقی و عرفانی را شامل می‌شود.

۳. رفتارها که در حکم شاخ و برگ و میوه معارف اسلامی بوده و عرصه افعال و ترسیم مسؤولیت‌های فردی و اجتماعی یک فرد مسلمان است و حوزه فقه متکفل تبیین آن است.

این سه حوزه، در یک رتبه قرار ندارند و از نظر جایگاه در منظومه معرفت اسلامی، حوزه باورها و معارف کلامی و اعتقادی، نسبت به سایر حوزه‌ها، نقش مبنا و پایه داشته و از نظر شرافت و منزلت بر دیگر حوزه‌ها تقدم دارد. در رتبه بعد، ارزش‌ها قرار دارد که از باورها ناشی می‌شوند و باورها، ارزش‌ها را مشخص می‌کنند و رفتارها نیز متأثر از باورها و ارزش‌ها هستند و در رتبه بعد قرار می‌گیرند. در عین حال، این تقدم و تأخر رتبی، به معنای ازهم‌گسسته‌بودن این سه حوزه نبوده و مجموعه معارف اسلامی هم‌چون اجزای درخت، یک نظام و شاکله مشخصی را تشکیل می‌دهند که از نظر وجودی، شناختی و کارکردی در پیوند و تعامل با هم هستند.

از لحاظ هستی‌شناختی، دارای ارتباط طولی بوده و باورها و معارف کلامی نقش علیت را نسبت به سایر معارف دارند؛ زیرا ارزش‌ها و رفتارها از باورها ناشی می‌شوند. از نظر معرفت‌شناختی نیز بین معارف اسلامی رابطه طولی برقرار است؛ زیرا معارف کلامی پایه و زیر بنای معارف اخلاقی و فقهی را تشکیل می‌دهند و اخلاق و فقه بر مبنای معرفت‌شناختی مبتنی بوده و بر اساس آن تولید می‌گردند.

از منظر کارکردی میان این معارف، ارتباط و تعامل دوسویه وجود دارد. معارف اعتقادی بر اخلاق و رفتار افراد تأثیرگذار است و در مقابل اخلاق و رفتار انسان نیز با تکرار و تبدیل شدن به ملکه، به اعتقاد و باور تبدیل خواهد شد.

معارف اسلامی به دنبال ترسیم حیات و سعادت دنیوی و اخروی، شایسته انسان هستند و باید همه ابعاد فردی و اجتماعی و جنبه‌های جسمی و روحی او را مورد توجه قرار دهند. بر این اساس، در کلام نمی‌توان اخلاق و فقه را نادیده گرفت و در فقه نمی‌توان بدون توجه به مبانی کلامی و معرفتی و جنبه‌های اخلاقی و ارزشی نظر

داد و یا در اخلاق، بدون در نظر گرفتن مبانی معرفتی و معیارهای فقهی سخن گفت و در تبیین یک موضوع در معارف اسلامی باید منظومه معرفتی، ارزشی و کارکردی دین را در نظر داشت.

ولایت فقیه به عنوان یکی از موضوعات معرفت اسلامی از این قاعده مستثنا نبوده و بدون توجه به منظومه معرفت اسلامی و جایگاه ولایت فقیه در آن، نمی‌توان به تبیین کاملی از آن دست یافت.

ضرورت حکومت اسلامی در منظومه معرفت اسلامی

گرچه هر کدام از تبیین‌های ارائه شده از منظر خود، ضرورت حکومت اسلامی را در عصر غیبت اثبات می‌نمایند، اما تبیین همه ابعاد و زوایای این امر، نیازمند توجه به مسأله حاکمیت و ولایت در منظومه معرفت اسلامی است تا جنبه‌های کلامی، فلسفی، فقهی، اخلاقی و عرفانی آن مورد توجه قرار بگیرد و بدون توجه به جایگاه حاکمیت و ولایت در منظومه معرفت اسلامی، نمی‌توان به تبیین جامعی از آن دست یافت.

ممکن است ما در حوزه کلام و ساحت باور در معرفت اسلامی، ضرورت حکومت اسلامی را بر اساس ضرورت لطف و حکمت الهی (مظاهری، ۱۳۷۹، ص ۲۶-۱۹) و جاودانگی اسلام (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۲۰-۶۱۹ و صافی گلپایگانی، بی تا، ص ۱۸-۶) و استمرار توحید عملی (اراکی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۶-۱۴) اثبات نماییم و یا از منظر فلسفی بر اساس ضرورت حیات اجتماعی (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۵۶) و عنایت الهی (همان، ص ۱۷۴) آن را اثبات کنیم. اما چنین تبیینی به تنهایی نمی‌تواند ما را به تمامی زوایای این مسأله رهنمون سازد. حکومت اسلامی ماهیتی صرفاً کلامی ندارد که با تمرکز بر آن، تمامی جوانب و ابعاد را پوشش دهیم.

در حوزه فقه، با نگاه فقه فردی، از آنجا که این رویکرد ناظر به فروع فقهی بوده و به رسالت فقه و نظام‌مندی اسلام و الزامات آن غالباً توجهی ندارد، ضرورت

حکومت اسلامی در آن چندان ظهور و بروز پیدا نمی‌کند و صرفاً از منظر امور حسبیه و در راستای تحقق آن‌ها بدان نگریده می‌شود (خویی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۲۴). با نگاه کلان به فقه و در نظر گرفتن فلسفه و رسالت فقه (بروجردی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۴-۷۵ و طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۳) نیز گرچه ضرورت حکومت اثبات می‌شود، اما جایگاه ولایت فقیه چندان مشخص نخواهد شد و در ردیف سایر مسائل فقهی قرار می‌گیرد.

در حوزه اخلاق نیز در راستای ضرورت تحقق اعتدال و تکمیل اخلاق (امام خمینی، ۱۳۶۷، ص ۲۴۸)، به ضرورت حکومت اسلامی خواهیم رسید، یا از منظر عرفانی ضرورت تحقق کمال و تکمیل سیر و سلوک عرفانی و حیات متألهانه انسان (جوادی آملی، ۱۳۹۴، ص ۳۶)، بیان‌گر ضرورت حکومت اسلامی است، اما جایگاه و ابعاد آن با چنین نگاهی ترسیم نخواهد شد.

اما با در نظر گرفتن منظومه معرفت اسلامی، ضرورت حکومت اسلامی در همه ابعاد ترسیم می‌شود. ضرورت حکومت اسلامی در چنین نگاهی همه سطوح و لایه‌های معرفتی؛ از باورها، ارزش‌ها و رفتارها را در بر گرفته و در هفت محور تبیین می‌گردد.

حکومت اسلامی و استمرار ولایت الهی

حکومت اسلامی، لازمه استمرار ولایت الهی به مقتضای توحید عملی است و بدون آن صرفاً حاکمیت اسلام و جامعیت آن زیر سؤال نرفته، بلکه توحید عملی و ولایت الهی منقطع خواهد شد. از این رو، ضرورت حکومت اسلامی، ریشه در بنیادی‌ترین مبنای اسلام که همان توحید است، داشته و توحید عملی خدا در اجتماع تحقق پیدا نمی‌کند، مگر از طریق استمرار ولایت الهی به نصب رهبران الهی که اهل بیت : هستند و همین کلام در مرحله زمانی که رهبری الهی‌ای که در ائمه اهل بیت : عینیت پیدا نموده، از امت اسلامی غایب هستند، جاری است. پس در زمان غیبت، هنگامی که خداوند متعال مقدر نموده که ولی معصومش از

منظر اجتماع بشری غایب باشد، یا باید ولایت الهی منقطع گردد که این فرض با لزوم توحید و نفی هر گونه ولایت غیر الهی سازگار نیست و یا به حکم توحید و نفی ولایت غیر الهی، باید ولایت الهی استمرار عملی در اجتماع بشری داشته باشد و استمرار عملی ولایت الهی تحقق نخواهد یافت، مگر به نصب رهبرانی که از ناحیه خداوند مأذون باشند. بر این اساس، ولایت فقیه، استمرار ولایت الهی در گستره زمان است (اراک، ۱۴۱۳ق، ص ۱۶-۱۴).

حکومت اسلامی و تداوم لطف و حکمت الهی

حکومت اسلامی، لازمه تداوم لطف و حکمت الهی است. ضرورت تداوم لطف الهی و مقتضای حکمت الهی ایجاب می‌کند که زمینه و اسباب هدایت، برای همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها فراهم گردد و هدایت علاوه بر وجود برنامه، نیازمند راهنمایی کامل است و بدون وجود رهبر و هدایت‌گری کامل، امکان‌پذیر نیست که در عصر حضور معصومین : و در عصر غیبت فقیهان جامع شرایط هستند، عدم تعیین رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت و رهاکردن مردم به حال خود، نقض غرض از هدایت و بر خلاف ضرورت لطف و حکمت الهی است که هر دو جایز نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۳-۲۱۲).

حکومت اسلامی، حاکمیت اسلام

حکومت اسلامی، لازمه حاکمیت اسلام است؛ زیرا حیات اجتماعی انسان و کمال فردی و معنوی او؛ هم نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون از هر گونه ضعف و نقص و خطا باشد و هم نیازمند حکومتی دینی و حاکمی عالم و عادل است. حیات انسانی در ابعاد فردی و اجتماعی، بدون این دو و یا با یکی از این دو، محقق نخواهد شد. بدون قانون الهی و فقدان برنامه مشخص و راهنما و مجری شایسته نمی‌توان سعادت مادی و معنوی و فردی و اجتماعی را رقم زد. از این رو، در ضرورت وجود قانون الهی و حکومت و رهبری الهی برای سعادت همه‌جانبه بشریت، تردیدی نیست و این ضرورت اختصاص به زمان و

مکان خاصی نداشته و هم دوران پیامبران الهی را در برمی گیرد که ضرورت نبوت را به همراه دارد و هم دوران ختم رسالت را شامل می شود که ضرورت امامت را ایجاد می کند و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم است که نتیجه آن، ضرورت ولایت فقیه می باشد (همان، ص ۱۵۲-۱۵۱).

حکومت اسلامی، جامعیت و جاودانگی اسلام

نگاهی به گستره آموزه های اسلام، بیان گر جامعیت آن و توجه به همه ابعاد زندگی انسان است که لازمه هدایت گیری آن است. این جامعیت و استمرار هدایت گیری اسلام، اختصاص به زمان و مکان خاصی نداشته و همه زمان ها و مکان ها را در بر می گیرد؛ زیرا بدون توجه به مسأله حکومت و ولایت فقیه، جامعیت دین در بخش طولانی از حیات بشر مخدوش خواهد شد که نقض غرض و عدم اتمام حجت بر بندگان خواهد بود و این در مورد خداوند متعال محال است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۱۹).

اساساً فهم ماهیت و حقیقت دین، حکومت و حاکمیت را به دنبال دارد؛ زیرا دین برنامه هدایت و سعادت انسان هاست، از این جهت بدون رسالت اجتماعی معنا پیدا نمی کند و رسالت اجتماعی بدون تحقق حکومت و حاکمیت و ولایت امکان پذیر نیست. کسانی که در ضرورت ولایت فقیه تشکیک می کنند، دانسته یا نادانسته جامعیت و جاودانگی دین را مورد تردید قرار داده و رسالت اجتماعی آن را نادیده گرفته اند.

حکومت اسلامی و نظام مندی اسلام

ماهیت احکام اسلامی و بررسی احکام سیاسی - اجتماعی اسلام، نشان گر آن است که اسلام یک تشکیلات همه جانبه و نظام مند است و اساساً بدون ترسیم یک نظام واره کامل، نمی توان ابعاد مختلف احکام اسلام را اجرا نمود و ولایت فقیه ضامن نظام مندی اسلام و حلقه و محور اصلی در تحقق نظام مندی اسلامی است. هر بخش از معارف اسلامی را مورد مطالعه قرار دهیم، به روشنی در می یابیم که برپایی حکومت اسلامی،

جزئی از نظام کلی و ساختار اجتماعی اسلام است و بدون مسأله ولایت فقیه و جایگاه حکومت، نمی‌توان نظام‌مندی اسلام را حفظ نمود.

بر این اساس، از آن جا که برای زندگی سیاسی - اجتماعی عصر غیبت، نظم و نظام ضروری است و این نظم و نظام سیاسی نیز باید نظام الهی و مشروع باشد، به یقین خداوند برای اداره این نظام، کسی را پیش‌بینی کرده تا حدود الهی را شناخته و اجرا نماید. نیاز به شریعت و حاکمیت الهی در همه اعصار باقی است؛ زیرا نزاع و فساد در بین انسان‌ها وجود دارد و آنان هم‌چنان به تعلیم حسن معاش و معاد محتاجند (مقدس اردبیلی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۷-۱۸۳).

حکومت اسلامی و ارزش‌مداری و اخلاق‌محوری

تحقق حیات شایسته انسانی نیازمند ترسیم ارزش‌ها و اصول اخلاقی است که با رعایت آن‌ها سعادت‌مندی دنیوی و اخروی انسان تضمین گردد و این در گرو برنامه و اصولی که با توجه به شناخت و آگاهی کامل از نیازهای مادی و معنوی، جسمی و روحی و فردی و اجتماعی انسان تنظیم شود و هم‌چنین حاکمیت ارزش‌مدار و اخلاق‌محور که هم این برنامه و اصول را به خوبی و به طور کامل بشناسد و هم در عمل، خود بدان پای‌بند بوده و نمونه و الگوی عملی برای مردم محسوب گردد و آن را در جامعه اجرا نماید و بدون هریک از این دو امر، نمی‌توان انسان و جامعه‌ای اخلاقی و ارزشی را بنا نمود و اسلام ناب و مکتب تشیع، تنها مکتبی است که این دو شاخصه را دارا است و بی‌تردید در سایه چنین قانون و برنامه جامع و کامل از یک‌سو و مجریان ارزش‌مدار و اخلاق‌محور و به‌دور از خطا و انحراف از سوی دیگر، زمینه و بستر لازم و مناسب برای تربیت و ساختن انسان و جامعه‌ای اخلاق‌مدار و ارزش‌محور به صورت کامل فراهم خواهد شد و در عصر غیبت نیز که جامعه از فیض درک حضور امام معصوم محروم است، با توجه به این که همان اهداف و ضرورت‌های عصر ظهور باقی است و تربیت انسان و جامعه اخلاق‌مدار و ارزش‌محور به پایان نرسیده، عقل و عقلا حاکمند که نزدیک‌ترین فرد به حاکم مطلوب در اسلام باید عهده‌دار چنین حکومتی

باشد و فقهای جامع شرایط که از نظر علمی برخوردار از فقاہت و آشنایی با مبانی اسلام بوده و از نظر عملی دارای شایستگی‌های اخلاقی (تقوا و عدالت) و کارایی در مسائل سیاسی و اجتماعی (کفایت) هستند، نزدیک‌ترین و بهترین گزینه ممکن به شرایط ایده آل بوده و اداره جامعه اسلامی را بر عهده خواهند گرفت (صافی گلپایگانی، بی تا، ص ۱۴-۱۳).

حکومت اسلامی و تحقق عملی فقه

اگر فقه قانون اداره زندگی انسان در همه ابعاد آن بوده و متکفل پاسخ‌گویی به همه نیازهای بشری در گستره همه زمان‌ها می‌باشد، چنین فقهی نمی‌تواند مسأله حکومت و حاکمیت را نادیده بگیرد.

حضرت امام فقه را این گونه ترسیم فرمودند:

فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است و حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت و در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۱، ص ۹۸).

فقه، فهم کامل و نظام‌مند دین در همه ابعاد آن است؛ به گونه‌ای که در بردارنده امور فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از روی ادله تفصیلی در هر عصر و زمانی باشد و چنین رسالتی بدون توجه به حاکمیت امکان‌پذیر نیست. بر این اساس، حکومت جنبه عملی و فعلیت‌بخش فقه و فلسفه عملی آن است.

ولایت فقیه در این منظر از چنان جایگاه رفیع و بلندی در منظومه معرفت اسلامی برخوردار است که ضرورت آن، از ضرورت استمرار ولایت الهی و تحقق توحید عملی و ایجاب لطف و حکمت الهی سرچشمه گرفته و مقتضای حاکمیت، جامعیت، نظام‌مندی و ارزش‌مداری اسلام و فلسفه عملی فقه است که چندان نیاز به استدلال نداشته و جایی برای هیچ گونه تردید و تشکیک باقی نمی‌گذارد.

تبيين‌های نظريه ولايت فقيه	ضرورت حکومت اسلامی	ظرفيت
تبيين کلامی	توحيد عملي لطف و حکمت الهی جاودانگی اسلام ضرورت نظم سياسي	اثبات اصل ضرورت حکومت اسلامی تنها در مبانی و کلیات و نیازمند فقه در تبیین مسائل و فروع
تبيين فلسفی	ضرورت حیات اجتماعی عنایت الهی	اثبات اصل ضرورت حکومت اسلامی تنها در مبانی و کلیات و نیازمند فقه در تبیین مسائل و فروع
تبيين فقهی	فقه با روی‌کرد فردی: روایات فقه با روی‌کرد کلان: ضرورت قانون و حکومت	فقه با روی‌کرد فردی: ضرورت حکومت در امور حسبيه با تعمیم آن به حکومت فقه با روی‌کرد کلان: اثبات ضرورت حکومت بر اساس رسالت فقه و نظام‌مندی اسلام
تبيين اخلاقی	تحقق اعتدال تکمیل اخلاق	اثبات ضرورت حکومت اسلامی مبتنی بر مبانی کلامی و فلسفی و نیازمند فقه در تبیین مسائل و فروع
تبيين عرفانی	تحقق کمال تکمیل سیر و سلوک عرفانی	اثبات ضرورت حکومت اسلامی مبتنی بر مبانی کلامی و فلسفی و نیازمند فقه در تبیین مسائل و فروع
تبيين جامع	استمرار ولايت الهی تداوم لطف و حکمت الهی حاکمیت، جامعیت، جاودانگی، نظام‌مندی اسلام ارزش‌مداری و اخلاق‌محوری تحقق عملي فقه	اثبات ضرورت حکومت بر اساس مبانی کلامی و فلسفی و تبیین فروع و مسائل مربوط به حکومت در حوزه فقه و اخلاق‌مداری حکومت اسلامی

جدول مقایسه تبیین‌های ولايت فقيه در اثبات ضرورت حکومت اسلامی

اصل ضرورت حکومت اسلامی در همه تبیین‌های ارائه‌شده، به جز تبیین فقهی با نگاه فقه فردی، قابل اثبات است، اما ظرفیت این تبیین در اثبات ضرورت حکومت اسلامی متفاوت است و همه جنبه‌ها و عرصه‌های آن را نمی‌توان بر اساس یک تبیین خاص مورد پوشش قرار داد. از این رو، نیاز به ارائه تبیینی هستیم که ضرورت حکومت اسلامی را در نگاه جامع و با توجه به همه ابعاد آن مورد توجه قرار دهد که همان تبیین جامع با در نظر گرفتن ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی است.

ویژگی‌های حاکم اسلامی در منظومه معرفت اسلامی

در قالب تبیین‌های ارائه‌شده از نظریه ولایت فقیه، ویژگی‌هایی برای حاکم اسلامی بر شمرده شده که صرف نظر از صلاحیت‌ها و ویژگی‌های عمومی که عقل برای عهده‌دار شدن چنین مسؤلیتی درک می‌کند؛ هم‌چون اصل برخورداری از عقل و درایت، سیاست و تدبیر، قدرت و توانمندی مدیریت، شجاعت و... دو ویژگی عمده توانمندی علمی (فقاہت) و شایستگی و صلاحیت عملی (عدالت و تقوا) به عنوان ویژگی‌های خاص حاکم اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد که برخورداری از این ویژگی‌ها به مقتضای تناسب میان حکومت و حاکم است و در همه تبیین‌ها این ویژگی‌ها با وجود برخی تفاوت‌ها مطرح است.

هر چند در قالب همه تبیین‌های ارائه‌شده، ویژگی‌های حاکم اسلامی مشخص می‌گردد، اما تبیین ویژگی‌های حاکم اسلامی از همه جوانب، نگاه جامع به این نظریه را می‌طلبد و با توجه به ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی، به نگاه جامعی از ویژگی‌های حاکم اسلامی دست می‌یابیم که همه ابعاد و زوایا را در نظر بگیرد.

ظرفیت	ویژگی‌های حاکم اسلامی	تبیین‌های نظریه ولایت فقیه
اثبات ویژگی‌ها با تأکید بر اخلاق	علم به شریعت - علم به سیاست عدالت - صلاحیت‌های عملی و اخلاقی	تبیین کلامی
اثبات ویژگی‌ها با تأکید بر فلسفه	حکمت - فقاہت - فضیلت	تبیین فلسفی
اثبات ویژگی‌ها با محوریت فقه	فقاہت - عدالت و تقوا	تبیین فقهی
اثبات ویژگی‌ها با تأکید بر اخلاق	فقاہت - صلاحیت‌های عملی و اخلاقی	تبیین اخلاقی
اثبات ویژگی‌ها با تأکید بر عرفان	فقاہت - عرفان - عدالت تخلُّق به اخلاق	تبیین عرفانی
ترسیم ویژگی‌ها در گستره حوزه‌های معرفت اسلامی	جامعیت در ویژگی‌های حاکم اسلامی فقیه حکیم فضیلت‌مدار	تبیین جامع

جدول مقایسه تبیین‌های ولایت فقیه در مورد ویژگی‌های حاکم اسلامی

هر چند در قالب تبیین‌های ارائه‌شده، ویژگی‌های حاکم اسلامی مشخص می‌گردد، اما تبیین ویژگی‌های حاکم اسلامی از همه جوانب، نگاه جامع به این نظریه را می‌طلبد و با توجه به ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی، به نگاه جامعی از ویژگی‌های حاکم اسلامی دست می‌یابیم که همه ابعاد و زوایا را در نظر بگیرد. حاکم اسلامی در این نگاه، حاکم فقهی یا اخلاقی و عرفانی صرف نبوده و حاکمی است که بتواند حکومت اسلامی را در جامعیت آن تحقق بخشد.

بدین ترتیب، حاکم اسلامی باید برخوردار از صلاحیت‌هایی باشد که ولایت الهی در وی استمرار یافته و لطف و حکمت الهی تمام گردد و نظم اجتماعی را به نحو شایسته ایجاد نماید که لازمه آن تعیین حاکمی است که در برخوردار از علم به

شریعت؛ یعنی آن چه خداوند متعال از بندگانش اراده کرده و عدالت کامل؛ یعنی التزام کامل عملی به همه آن چه خداوند متعال اراده نموده وجود داشته باشد و حاکمی که موظف به اجرای قانون الهی در جامعه است، به حکم سنخیت حکم و حاکم باید هم عالم به قانون باشد هم عامل به آن که این ویژگی فقاہت و عدالت را در ولی فقیه به عنوان حاکم اسلامی ایجاب می‌نماید.

هم‌چنین فطری‌بودن لزوم حکومت و ولایت در جامعه و ضرورت تحقق و اجرای اهداف و آموزه‌های اسلامی نیز ایجاب می‌کند که فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و آگاهی کامل است، به عنوان حاکم اسلامی قرار بگیرد و چنین فردی از مصادیق «ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احکامنا» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸، ص ۹۹)؛ از کسانی که حدیث ما را روایت کرده و اهل نظر در حلال و حرام ما باشد و احکام ما را بشناسد و «فانهم حجتی علیکم و انما حجة الله» (همان، ص ۱۰۱)؛ همانا آن‌ها حجت من بر شما و من حجت خدا هستم و «فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً» (همان، ص ۹۹)؛ پس راضی باشند به او به عنوان حکم؛ همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم، در روایات خواهد بود و از آن جا که حاکم اسلامی به دنبال تحقق ارزش‌ها و اصول اخلاقی در جامعه و هدایت آن به سوی کمال است، باید هم آن‌ها را به خوبی بشناسد و هم از نظر عملی، تجلی این ارزش‌ها بوده و متخلق به اخلاق الهی و سالک الی الله باشد. در عین حال، چون وظیفه هدایت و راهبری جامعه بر اساس مبانی دینی و احکام اسلامی است، فقاہت محوریت داشته و باید بهره‌مند از حکمت و عرفان نیز باشد؛ هرچند لازم نیست، فیلسوف و عارف اصطلاحی باشد.

بر این اساس، در ترسیم ویژگی‌های حاکم اسلامی در این تبیین از نظریه ولایت فقیه، به همه جنبه‌ها و سطوح اعتقادی، ارزشی و رفتاری، ویژگی‌های حاکم اسلامی توجه شده و حاکمی که وظیفه اداره حکومت اسلامی را در عصر غیبت بر عهده می‌گیرد، باید متناسب با جایگاه ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی در همه سطوح از ویژگی‌ها و توانمندی‌های لازم برخوردار باشد. فقیه جامع شرایط در این نگاه، «فقیه، حکیم و فضیلت‌مدار» خواهد بود.

مشروعیت حکومت اسلامی در منظومه معرفت اسلامی

تبیین‌های ارائه‌شده از نظریه ولایت فقیه هر کدام تبیینی از مشروعیت حکومت اسلامی ارائه می‌نمایند، اما از آن جا که مشروعیت مقوله‌ای مبتنی بر مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی، در تبیین مشروعیت است، نیازمند مبانی کلامی و فلسفی هستیم و فقه و اخلاق بر اساس مبانی کلامی و فلسفی و بر پایه آن، مشروعیت را اثبات می‌نمایند. در عین حال، صرف توجه به مبانی کلامی و فلسفی نیز در ترسیم مشروعیت، ابعاد کارکردی و غایت‌مندی را در مشروعیت پوشش نمی‌دهد، ازاین‌رو، نیاز به تبیین آن در قالب نگاه جامع هستیم.

ظرفیت	مشروعیت حکومت اسلامی	تبیین‌های نظریه ولایت فقیه
اثبات مشروعیت و مبنا و منشأ مشروعیت	مقتضای خالقیت - مقتضای ربوبیت مقتضای لطف - مقتضای حکمت مقتضای توحید عملی	تبیین کلامی
اثبات صرف مشروعیت و عدم اثبات مبنای آن	ناظر به غایت و هدف حکومت (سعادت، فضیلت و کمال)	تبیین فلسفی
اثبات صرف مشروعیت و عدم اثبات مبنای آن	حکومت عدل و وجوب اطاعت	تبیین فقهی
اثبات صرف مشروعیت و عدم اثبات مبنای آن	ناظر به غایت و هدف حکومت (تأمین سعادت و هدایت)	تبیین اخلاقی
اثبات صرف مشروعیت و عدم اثبات مبنای آن	ناظر به غایت و هدف حکومت (تحقق کمال و تکمیل سیر و سلوک عرفانی)	تبیین عرفانی
اثبات مشروعیت و مبنا و منشأ آن و توجه به ابعاد کارکردی و غایت‌مندی	مشروعیت مبتنی بر مبانی کلامی و فلسفی، با توجه به غایت‌مندی و کارکرد حکومت	تبیین جامع

جدول مقایسه تبیین‌های ولایت فقیه در مورد مشروعیت حکومت اسلامی

بر پایه منظومه معرفت اسلامی؛ هم می‌توان از ظرفیت کلام و فلسفه در حوزه مبنایی در اثبات مشروعیت حکومت اسلامی و منشأ آن استفاده کرد و هم به حوزه کارکردی و حوزه غایت‌مندی توجه می‌گردد.

مشروعیت حکومت در این تبیین، هم ناشی از ضرورت استمرار ولایت الهی و تحقق توحید عملی بوده و برآمده از اراده و اذن الهی است. زیرا بدون حقانیت و مشروعیت چنین حکومت و حاکمی، ولایت الهی در عصر غیبت منقطع شده و توحید عملی نقض خواهد شد و هم ضرورت تداوم لطف و حکمت الهی در عصر غیبت، حقانیت و مشروعیت حکومت ولی فقیه را به همراه دارد و هم بر اساس بینش توحیدی تحقق حاکمیت اسلام، در گرو بازگشت آن به حاکمیت الهی است؛ چرا که حاکمیت علی الاطلاق و بالذات از آن خداوند است و هر حاکمیتی که از ناحیه خداوند و مأذون از سوی او نباشد، مشروع نخواهد بود و این اذن تنها به معصومین و جانشینان ایشان داده شده است.

دستیابی به سعادت، فضیلت و کمال حقیقی نیز ضرورت قانون و رهبری الهی و جریان امر و تدبیر الهی را که همان مشروعیت است، به همراه دارد. از منظر کارکردی نیز وجوب اطاعت از فقیه جامع شرایط و حجت و حاکم و نایب‌بودن ایشان بر اساس روایات، بر مشروعیت او دلالت دارد.

از منظر غایت‌مندی نیز حق حاکمیت و مشروعیت از آن حکومتی است که در جهت تحقق ارزش‌ها و اخلاق و سعادت و تعالی انسان گام بردارد.

نتیجه‌گیری

تبیین‌های ارائه‌شده از نظریه ولایت فقیه؛ گرچه هر کدام به نوبه خود می‌توانند نظریه ولایت فقیه را اثبات نموده و ضرورت حکومت اسلامی، ویژگی‌های حاکم اسلامی و مشروعیت حکومت اسلامی را به عنوان مسائل محوری نظریه ولایت فقیه تبیین نمایند، اما قادر نیستند نگاه جامعی از ولایت فقیه را ترسیم کنند.

ولایت فقیه متولی دین و ضامن جامعیت و تحقق‌بخش توحید عملی و لازمه

استمرار ولایت الهی و حاکمیت ارزش‌ها و احکام اسلام است، از این جهت هیچ‌یک از کلام، فلسفه، فقه، اخلاق و عرفان به تنهایی ظرفیت پوشش همه این جنبه‌ها را ندارند. جامعیت دین و معارف دینی ایجاب می‌کند نگاه جامعی از نظریه ولایت فقیه ترسیم شود که همه ابعاد کلامی، فلسفی، فقهی، اخلاق و عرفانی آن تبیین گردد. ولایت فقیه، نظریه‌ای نیست که صرفاً در حوزه‌ای خاص مطرح باشد یا از مسائل فرعی اسلامی باشد، چه برسد به آن که به دنبال اثبات آن از لابه‌لای ادله نقلی و در فقه آن هم در سطح سایر مسائل فقهی باشیم و یا اثبات آن را تنها به دلالت ادله و میزان اعتبار آن‌ها منوط کنیم. ولایت فقیه حوزه کلام، فقه و اخلاق را در بر گرفته و به اصطلاح، موضوعی چندوجهی و بین‌رشته‌ای محسوب می‌گردد. بر این اساس، نمی‌توان با نگاه به ولایت فقیه به عنوان یک مسأله کلامی، فلسفی، فقهی یا اخلاقی و عرفانی صرف، بدون توجه به منظومه معرفت اسلامی به تبیین جامعی از این نظریه دست یافت.

از این رو، تبیین جامع از نظریه ولایت فقیه در گرو نگاهی فراتر از حوزه خاص معرفتی و توجه به نظریه ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی است. چنین تبیینی موجب خواهد شد که جایگاه شایسته این نظریه ترسیم گردد؛ جایگاهی که در هیچ یک از تبیین‌ها در این سطح آشکار نمی‌گردد. هم‌چنین در پرتو چنین تبیینی می‌توان از اختلاف نظرها در باب ولایت فقیه کاست و زمینه نزدیکی بیش‌تر نظرات را فراهم نمود. ورود به بحث ولایت فقیه، بدون در نظر گرفتن افق فکری و منظومه معرفت اسلامی، موجب محصورگشتن نگاه به یک حوزه خاص و کم‌توجهی به حوزه‌های دیگر شده و نگاه متفاوت و منظرهای مختلف، زمینه‌ساز اختلاف نظرهای فراوان پیرامون این نظریه می‌گردد. اگر نوع نگاه فقها به مسأله ولایت فقیه تصحیح گردد و به نظریه ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی نگریسته شود، بسیاری از اختلاف نظرهایی که در مباحث علمی شاهد آن هستیم، از بین خواهد رفت و شاهد تلائم بیش‌تری در این نظریه خواهیم بود. چگونه می‌توان پذیرفت، مسأله بنیادین و محوری‌ای هم‌چون نظریه ولایت فقیه که ترسیم حاکمیت در عصر غیبت است، گرفتار

این میزان از اختلاف نظر گردد؛ به گونه‌ای که دیدگاهی چنان آن را امری بدیهی تلقی نموده که تصور آن را مایه تصدیق دانسته و چندان نیازمند استدلال و اقامه برهان نمی‌داند و وسوسه برخی در آن را ناشی از نچشیدن طعم فقه و در نیافتن فلسفه وجودی دین و احکام آن برشمرده است و در نقطه مقابل، دیدگاه دیگر، ولایت فقیه را تنها از باب قدر متیقن در امور حسبیه بپذیرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی حکومت دینی و گذشت بیش از چهل سال از تشکیل نظام جمهوری اسلامی و کسب تجربه عملی حکومت، به حق انتظار می‌رفت با ازبین‌رفتن برخی محدودیت‌ها و بسط ید یافتن علما و فراهم‌شدن شرایط و زمینه سیاسی - اجتماعی مناسب، شاهد تحول چشم‌گیری در عرصه علمی و نظری آن به موازات عرصه عملی و کاهش اختلاف نظرها در این زمینه باشیم، اما در عمل این گونه نشد و با وجود همه تلاش‌های پژوهشی خوبی که در این زمینه انجام گرفته، شاهد ادامه اختلاف نظرهایی هم‌چون گذشته هستیم و صرف نظر از مواردی که شاهد تحول نظری در طرح این نظریه هستیم، حتی تغییر چندانی در روی‌کرد غالب علما در مواجهه با این نظریه نیستیم و کماکان شاهد طرح این نظریه در لابه‌لای مباحث فقه و حتی با تمرکز بر ادله نقلی و نادیده‌گرفتن ادله عقلی هستیم. صرف پای‌بندی به سیره علما در طرح مباحث، توجیه‌کننده طرح این نظریه در این سطح نیست.

ترسیم جایگاه شایسته حکومت اسلامی در عصر غیبت و بهره‌گرفتن از همه ظرفیت معرفت اسلامی و کاستن از دامنه اختلاف نظرهای فراوان پیرامون این نظریه و تلاطم بیش‌تر دیدگاه‌ها، در گرو تبیین جامع نظریه ولایت فقیه در منظومه معرفت اسلامی است. در این پژوهش تلاش شد تا ضرورت ارائه چنین تبیینی از نظریه ولایت فقیه ترسیم گردد و روشن است که جانمایی این نظریه، نیازمند تبیین علمی گفتمان‌ساز در محیط‌های علمی در قالب‌های آموزشی و پژوهشی و برگزاری همایش‌ها و نشست‌های علمی و... است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۹، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر، ۱۴۱۴ق.
۳. اراکي، محسن، الولاية الالهية و ولاية الفقيه، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ۱۴۱۳ق.
۴. امام خميني، سيدروح الله، تفسير سوره حمد، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني ؛، ۱۳۶۷.
۵. امام خميني، سيدروح الله، جهل حديث، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، ۱۳۹۴.
۶. امام خميني، سيدروح الله، صحيفه نور، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ۱۳۷۱.
۷. امام خميني، سيد روح الله، كتاب البيع، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني ؛، ۱۴۲۱ق.
۸. بروجردي، سيدحسين، البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، قم: دفتر حضرت آية الله العظمى بروجردي، ۱۴۱۶ق.
۹. جوادى آملی، عبدالله، تفسير تسنيم، ج ۱، قم: اسراء، ۱۳۹۳.
۱۰. جوادى آملی، عبدالله، حيات حقيقي انسان در قرآن، قم: اسراء، ۱۳۹۴.
۱۱. جوادى آملی، عبدالله، ولايت فقيه، ولايت فقاها و عدالت، قم: اسراء، ۱۳۸۵.
۱۲. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة، ج ۱۸، بيروت: دار احياء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.
۱۳. خويي، سيدابوالقاسم، التنقيح في شرح العروة الوثقى، قم: مؤسسة احياء آثار الامام الخوئي، ۱۴۱۸ق.
۱۴. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بيروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۱۵. صافي گلپايگاني، لطف الله، ضرورة وجود الحكومة و الولاية للفقهاء، بي جا: بي نا، بي تا.
۱۶. طباطبائي، سيدمحمدحسين، بررسى هاى اسلامي، مسأله ولايت و زعامت، ج ۱، قم: دفتر تبليغات حوزه علميه، ۱۳۸۷.
۱۷. طباطبائي، سيدمحمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، ترجمه سيدمحمدباقر موسوي، ج ۱۲، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه، ۱۳۷۴.
۱۸. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱، بيروت: دار احياء التراث العربی، بي تا.

١٩. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ٨، تهران: مرکز الکتاب للترجمة و النشر، ١٤٠٢ق.
٢٠. مظاهری، حسین، نکته‌هایی پیرامون ولایت فقیه و حکومت دینی، اصفهان: بصائر، ١٣٧٩.
٢١. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، الحاشیة علی الهیات، الشرح الجدید للتجرید، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ١٣٧٧.
٢٢. نراقی، احمد، معراج السعادة، قم: آبان، ١٣٩٥.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی